

درباره «قصه و مقصود و آخر و اول»، «اولین خلق و آخرین مرسل»، «پادشاه دیار جود و وجود» حضرت محمد ﷺ سخن بسیار گفته شده است؛ اگرچه قبل از آن، همه اندیشه‌ها و واژه‌ها از ناتوانی ادراک و کوتاهی قامتشان در وصف آن «چاکرش آفتاب و بنده سهیل» لب به اعتراف گشوده‌اند.

با این همه، از اجداد طاهر آن حضرت و به‌ویژه پدر و مادر و دایه گرامی ایشان کمتر سخن به میان آمده، این مقاله به مناسبت تقویمی تولد آن عصاره خلقت و در بضاعت کوتاه خود حاوی نکته‌هایی شنیدنی در این باره است.

نیاکان رسول خدا ﷺ

حضرت محمد ﷺ از فرزندان پیامبر بزرگ خدا حضرت ابراهیم خلیل ﷺ است. نام اجداد آن حضرت تا حضرت ابراهیم در کتاب‌های سیره و تاریخ آمده است. پدر و نیاکان نزدیک ایشان عبارتند از: عبدالله، عبدالمطلب، هاشم، عبد مناف، قصی، کلاب، مره، کعب، لوی، غالب، فهر، مالک، نضر، کنانه، خزیمه، مدرکه، الیاس، مضر، نزار، معد، عدنان.

ابن عباس نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه در شمارش نیاکان من به عدنان رسیدید، توقف کنید و بالاتر نروید». تمامی نیاکان آن حضرت به شهادت کتاب‌های سیره و تاریخ از اشخاص بزرگوار و سرشناس قریش و مورد احترام جامعه عرب بودند.

قریش، قبیله پیامبر ﷺ

قریش، در جامعه عرب آن روزگار موقعیت ممتاز و بی‌مانندی داشت. این قبیله و تیره‌های وابسته به آن در اداره مکه که مکانی مقدس و مورد احترام همگان بود، چند مسئولیت محوری بر عهده داشتند:

۱. پرده‌داری حرم (الحجابه) ۲. آب‌رسانی به زائران (السقایه) ۳. پذیرایی مهمانان (الرفاده) ۴. امور نظامی و دفاعی (اللواء)

قریش، شش‌ماه از سال را در دو کوچ تابستانی و زمستانی و سفرهای تجاری می‌گذراندند و در موسم حج نیز به بازارهای مکه رونق بسیار می‌بخشیدند، در نتیجه تمام قبیله‌های عرب در پی برقراری رابطه با این قبیله بودند.

هاشم، جد دوم پیامبر ﷺ

همان‌طور که می‌دانید پیامبر و اهل‌بیت او را از خاندان بنی‌هاشم می‌خوانند. این انتساب به دلیل نام هاشم، بنای دوم پیامبر اکرم ﷺ است. وی با «عبد شمس» برادر دوقلو بودند. پس از وفات عبدمناف (پدر هاشم و جد سوم رسول خدا) میان فرزندان او به‌ویژه عبدشمس و هاشم و فرزندان آنها در اداره امور کعبه رقابت پیش آمد و در نهایت به وقوع حوادث بزرگ تاریخی انجامید.

هاشم، فردی بخشنده و جوانمرد بود و نمی‌گذاشت مردم مکه در سال‌های خشک‌سالی و قحطی متحمل رنج و سختی شوند و حتی در نتیجه تدبیر هاشم، پیمان‌های تجارتی با امرای ایران، یمن و حبشه بسته شد.

نقل شده که هرگاه ماه ذی‌الحجه فرا می‌رسید، هاشم سحرگاه به سوی کعبه می‌رفت، به دیوار آن تکیه می‌داد و خطبه می‌خواند و مردم را به نیکی به یکدیگر و حمایت از ضعیفان و رسیدگی به مستمندان دعوت می‌کرد. اگرچه مدیریت، خیرخواهی و بزرگواری هاشم، مردم مکه را به سپاسگزاری و قدردانی از او و می‌داشت اما عده‌ای نیز به عظمت و مقام والای او رشک و حسد می‌ورزیدند.

گفته شده امیه، سرسلسله خاندان بنی‌امیه فرزند عبدشمس و برادرزاده هاشم از جمله اینان بود. آثار این حسد، صد و سی‌سال پس از اسلام نیز ادامه یافت و جنایاتی به بار آورد که در تاریخ بی‌سابقه بود.

عبدالمطلب، بزرگ قریش

هاشم در لحظات آخر عمرش سرپرستی فرزند خود «شبهه» را - که بعدها به عبدالمطلب شهرت یافت - به برادرش «مطلب» سپرد. شبهه بر اثر تعلیم و تربیت مطلب و شرافت ذاتی خود به مراتب والایی از علم و اخلاق رسید به گونه‌ای که در شجاعت، پاکی، اخلاق و ایثار زبان‌زد خاص و عام گشت و طولی نکشید که به عنوان بزرگ مکه انتخاب شد. به گفته تاریخ‌نویسان، وی با آن که در محیطی تاریک و فاسد زندگی می‌کرد، موحد و معتقد به معاد بود و هرگز به ردائیل اخلاقی رایج در عصر جاهلیت‌آلوده نشد.

عبدالله پدر رسول خدا ﷺ

عبدالله ۸۱ سال قبل از هجرت که مقارن با بیست‌و‌چهارمین سال حکومت انوشیروان ساسانی بود، چشم به جهان گشود. عبدالمطلب در میان فرزندان خود به عبدالله بیش از دیگران علاقه نشان می‌داد. این محبت به سبب برخی بشارت‌ها و نشانه‌هایی بود که کم‌وبیش از کاهنان و دانشمندان ادیان آن‌زمان شنیده بود. آنها به وی گفته بودند که از صلب عبدالله سه سری به دنیا خواهد آمد که از طرف خداوند به نبوت مبعوث می‌شود و شریعت او به دورترین نقاط جهان خواهد رسید. برای عبدالله سه کنیه: ابوقشم، ابومحمد و ابواحمد ذکر شده و لقب او نیز ذبیح است.

فرزند دو ذبیح

نقل شده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «انا بن الذبیحین؛ من فرزند دو ذبیح هستم». روزی از امام رضا ﷺ پرسیدند، منظور پیامبر از این سخن چه بوده است؟ امام فرمود: «یعنی [ایشان] از نسل اسماعیل بن ابراهیم و عبدالله بن عبدالمطلب است». داستان ذبیح‌بودن اسماعیل معلوم است اما داستان ذبیح‌بودن عبدالله بن عبدالمطلب از این قرار است که عبدالمطلب نذر کرده بود که اگر خداوند به او ده فرزند پسر عطا کند، یکی از آنها را در راه خدا ذبیح کند. چون شمار فرزندان پسر او به ده نفر رسید، همه فرزندان را به درون کعبه برد و قرعه زد، قرعه به نام عبدالله، محبوب‌ترین فرزندش افتاد. عبدالمطلب قرعه را چندبار تکرار کرد، ولی هربار قرعه به نام عبدالله درآمد. بنابراین، مصمم شد که عبدالله را در راه خدا ذبیح کند، ولی بزرگان قریش او را از این کار منع کردند و به او پیشنهاد دادند که میان شترها و فرزندش قرعه زند. سرانجام وقتی میان صدشتر و عبدالله قرعه‌کشی کردند، قرعه به نام شترها افتاد. عبدالمطلب سه‌بار این قرعه را تکرار کرد و هر سه‌بار، قرعه به نام شترها درآمد. پس آن صدشتر را به جای عبدالله در راه خدا قربانی کرد و گوشت آنها را میان مردم تقسیم کرد و از آن تاریخ، عبدالله به لقب ذبیح شهرت یافت.

در میان فرزندان عبدالمطلب و جوانان قریش، عبدالله چهره‌ای بسیار نورانی و درخشان داشت. جمال و کمال او به اندازه‌ای بود که دختران طایفه‌های گوناگون آرزوی همسری او را داشتند. دانشمندان روحانی یهود در کتاب‌های آسمانی خود ویژگی‌های عبدالله، پدر پیامبر اسلام را خوانده بودند و از راه‌های مختلف دریافته بودند که عبدالله به دنیا آمده است و در مکه زندگی می‌کند. پس عده‌ای از آنها به‌طور محرمانه به مکه می‌آمدند و وقتی در مکه سراغ عبدالله را می‌گرفتند، مردم مکه می‌گفتند: عبدالله نوری درخشنده از خاندان قریش است. ولی دانشمندان یهود می‌گفتند: این نور از عبدالله نیست، بلکه از آن فرزندی است که از [صلب] او به‌وجود می‌آید و پیامبر خدا خواهد بود.

الهام به آمنه

چند ماهی از ازدواج عبدالله و آمنه نمی‌گذشت که اثر حمل در آمنه ظاهر شد. از خود ایشان نقل است که این حمل با حمل زنان دیگر بسیار فرق می‌کرد و از عوارضی که برای هر بانویی در این ایام پیش می‌آید خبری نبود. او می‌گوید: «از بارداری و سنگینی حمل چیزی که زنان می‌فهمند، نفهمیدم. هر روز به این کودک علاقه‌مندتر می‌شدم و تا روزی که او را به دنیا آوردم هیچ‌گونه احساس ناراحتی نکردم. حتی در آغاز، نشانه‌ای از نشانه‌های بارداری در خود احساس نمی‌کردم تا اینکه روزی میان خواب و بیداری بودم که کسی نزد من آمد و گفت: آیا متوجه شده‌ای که باردار هستی؟ در پاسخ او گفتم: نه. آن‌کس گفت: تو به سرور و پیامبر این امت باردار شده‌ای. آن‌روز دوشنبه بود و از همان روز یقین کردم که باردار هستم».

مادر گرامی رسول خدا ﷺ

آمنه دختر وهب بن عبدمناف - از بزرگان قبیله بنی‌زهره - بود. او در یکی از خاندان‌های بزرگ قریش دیده به جهان گشود و به برکت خانواده پاک و اصیلی که داشت با نیکوترین فضیلت‌های اخلاقی پرورش یافت. وی دختری بود که از چشم‌ها پنهان و از ابتذال، پاک و دور بود؛ به‌گونه‌ای که تاریخ‌نویسان از شکل و سیمای او حتی در دوران کودکی‌اش سخنی ننوشته‌اند، ولی به این نکته اشاره دارند که وقتی او را برای عبدالله بن عبدالمطلب خواستگاری کردند، آن روز از بهترین دختران قریش بود.

رسول خدا ﷺ در بیانی که نشان از طهارت، فضیلت و ارجمندی مادر بزرگوارشان دارد می‌فرمایند: «خداوند همواره مرا به صفا و پاکی از صلب‌های پاک به رحم‌های پاک منتقل می‌ساخت و هیچ نسیبی به دو شاخه تقسیم نمی‌شد، مگر این‌که من در بهترین آنها بودم، تا هنگامی که در عالم شما وارد گرد و مرا از زشتی‌های دوران جاهلیت در امان نگاه داشت.»

براساس روایت دیگری از رسول خدا ﷺ وی یکی از بانوان برجسته عالم و از زنان بهشتی است: «جبریل به من خبر داد: یارسول‌الله خداوند آتش را بر شش نفر حرام کرد: یکی صلب‌هایی که تو از آنها منتقل شدی و [دیگری] بر رحمی که تو را حمل کرد و آن رحم آمنه است و [نیز] بانویی که تو را شیر داد و او حلیمه بود و فردی که کفالت و سرپرستی تو را پذیرفت که او ابوطالب بود.»

با برکت بودن رسول خدا ﷺ

حلیمه سعدیه می‌گوید: «از روزی که محمد ﷺ را پذیرفتم تا به او شیر دهم، لحظه به لحظه خیر و برکت در زندگی من بیش‌تر می‌شد. به‌گونه‌ای که فقر و نداری به‌طور کلی از زندگی ما برطرف گشت.»

تاریخ‌نویسان نوشته‌اند: حلیمه درباره با برکت بودن رسول خدا ﷺ می‌گوید: «من پس از آن که تربیت نوزاد آمنه را به‌عهده گرفتم خواستم در همان مجلس در حضور مادرش وی را شیر دهم. پس سینه چپ خود را که شیر داشت در دهان او نهادم، ولی محمد آن‌را رها ساخت و به سینه راست من تمایل نشان داد، ولی من از روزی که بچه‌دار شده بودم شیری در سینه راست خود ندیده بودم. اصرار نوزاد آمنه مرا بر آن داشت که سینه راست بی‌شیر خود را در دهان او بگذارم و در کمال ناپاوری، کودک شروع به مکیدن آن کرد و شیر از سینه جاری شد و این پیش‌آمد مرا بسیار متعجب کرد.»

از همان آغاز بازگشت از مکه، وضع زندگی حلیمه سعدیه و شوهرش حارث دگرگون شد. حلیمه نقل می‌کند: «وقتی به برکت فرزند آمنه سینه‌هایم شیردار شد، نخست محمد ﷺ و سپس فرزند عبدالله را شیر دادم و هر دو کودک به خواب رفتند. وقتی شوهرم برخاست و نزد شتر رفت با صحنه عجیبی روبه‌رو شد. شتر نیز برخلاف انتظار پر شیر شده بود. پس آن‌را دوشید و خوردیم و همه سیر شدیم و آن شب را با کمال راحتی و آسودگی به سر بردیم. صبح حارث به من گفت: به خدا سوگند، کودک با برکتی نصیب تو شده است. گفتم: من نیز چنین گمان می‌کنم. وقتی زنان بنی‌سعد با همراهان خود به قصد بازگشت حرکت کردند ما نیز به راه افتادیم، پس با کمال تعجب مشاهده کردیم که چهارپایی که در زمان آمدن به مکه به زحمت راه می‌رفت چنان تند راه می‌رود که هیچ چهارپایی به تندی او راه نمی‌رفت تا جایی که زنان بنی‌سعد گفتند: ای دختر ابی‌ذؤب، آهسته‌تر بران. مگر این همان چهارپایی نیست که در [هنگام] آمدن [به مکه] از راه رفتن بازمانده بود؟ گفتم: چرا همان است. زنان با تعجب گفتند: به خدا اتفاق تازه‌ای بر آن افتاده است و چون به سرزمین بنی‌سعد و خانه و کاشانه خود رسیدیم، از آن روز به بعد آثار خشک‌سالی برطرف شد و خیر و برکت همه‌جا را فراگرفت.»

حلیمه سعدیه، دایه آن حضرت

گفته‌اند چون خواستند نوزاد آمنه را به دایه‌ای سپارند، کودک حاضر به خوردن شیر هیچ‌دایه‌ای نشد تا این‌که حلیمه سعدیه آمد. پس طفل را به او دادند و در کمال تعجب دیدند که نوزاد شروع به خوردن شیر او کرد. با این اتفاق، وجد و سرور، خاندان عبدالمطلب را فراگرفت. عبدالمطلب رو به حلیمه کرد و گفت: تو از کدام قبیله‌ای؟ حلیمه گفت: از بنی‌سعد. عبدالمطلب پرسید: اسمت چیست؟ وی گفت: حلیمه. عبدالمطلب از اسم و نام قبیله او بسیار مسرور شد و گفت: «آفرین، آفرین دو خوی پسندیده و دوخلصت شایسته، یکی سعادت و خوشبختی و دیگری حلم و بردباری [که] در آنها خیر دنیا و عزت ابد و آخرت است.»

در حقیقت، برگزیده‌شدن حلیمه سعدیه برای دایگی پیامبر یک تصادف نبود، بلکه تقدیر و خواست حساب شده الهی بود تا زمینه تربیت و پرورش شایسته رسول خدا ﷺ از همان دوران نوزادی در دامن بانویی پاک و وارسته فراهم شود.

آفتاب دیال‌جود و وجود